



نقد اقتصاد سیاسی نقد بتواری نقد ایدئولوژی

<https://naghd.com>

## ژینا: موقعیت‌سازی، امتناع، سرایت‌بخشی

علی‌ذکایی



مهر ۱۴۰۲

«خیلی دوست دارم، حالا که دارم می‌رم. واقعاً آخرش وقتی چند سال گذشت خوش حال باشم که رفتم تظاهرات و همه‌چی عوض شده.»

### حدیث نجفی

«خوشبختم که برای آزادی و خاکش شهید شده‌است...؛ از دیشب جگرم تکه‌تکه شده است؛ اما فدای این خاک و آزادی شد. به خدا همه‌ی ما را خواهند کشت؛ به خدا [فرزندم] بی‌گناه بود؛ [حکومت اسلامی] به هیچ‌کس رحم نخواهند کرد.»

### سخنان پدر کومار در افتاده در خاکسپاری‌اش

\*\*\*

در تابستان سال گذشته، رخدادی که همه را شوکه کرد، حادث شدن مسیر جنبشی بود که در مخیله‌ی اجتماع نمی‌گنجید؛ تمام افق‌ها سرکوب شده، خیابان‌ها از غیاب امکان و تایید حیات سیاسی می‌گفتند. با حادث شدن قیام ژینا، موقعیت‌های مشترک و مقاومت‌های جدید به وقوع پیوست. ما را با مردمی دیگرگون که در پویایی جدید به میدان آمدند روبه‌رو کرد. این کثرت به میدان آمده در نسبت دولت و تکنیک‌های حکمرانی آن، از نیرویش کاسته شد و موفق به اتمام آن چیزی که نیروها سرهم کرده بودند نشد. با این حال ما به خیزشی می‌اندیشیم که جنبش‌ها و کثرت نیروهای دگرخوان از آن بیرون می‌آید و خود را بازسازی می‌کند. ما با جنگلی انبوه در مقابل صحراسازی اسلام سرمایه‌دارانه‌ی مواجه شدیم.

آزمون سیاسی-اجتماعی سال گذشته پیش از هرچیز به کارگیری توان بود تا ببینیم چه می‌توانیم باشیم؛ توان خود را برای تغییر و آن نیرویی که می‌توانیم باشیم به کار بستیم. تفاوت شورش ممکن‌ها با وحدت‌های از بالا در همین است.

این متن تلاش دارد، تا نحوه‌ی خواست مبارزه و توان آن را مورد بازسنجی قرار دهد و نحوه‌های متفاوت خواست قدرت از پایین را که تایید حیات زندگی است برجسته کند و بازتولید قیام ژینا را در شدت بخشیدن به همان تایید حیات و انقلاب ببیند.

پس از قیام ژینا ما در نسبت‌های جدیدی از روابط اجتماعی، حسیت‌ها و تعقل‌های مشترک زیست می‌کنیم. این خود حاصل استمرار و پیوند خوردن قیام در زیست روزمره‌ی افراد بود.

زیست روزمره پس از قیام ژینا هستی خود را از درون موقعیت‌سازی‌های متکثر و مشترک به وجود می‌آورد. موقعیت‌های مشترکی که علیه وضعیت چینه‌بندی و کنترل‌شده، توسط نظم پلیسی دولت ایجاد می‌شوند

و موقعیت‌های قبلی را گسسته می‌کنند. تمامی تجمع‌ها و موقعیت‌ها، از تجمع‌های محلی تا کلان‌تر باید وفاداری خود را با گسست از وضعیت قبلی حفظ کنند و از طریق تولید موقعیت‌ها، آن نیروهایی را که از قیام به‌جا مانده است تولید کنند.

این حسیت‌های مشترک از موقعیت‌هایی مانند، گاز اشک‌آور خوردن، زدوخوردهای جمعی، شورش‌ها، عملیات‌های مشترک در وضعیت اضطراری به وجود می‌آید. همین موقعیت‌های مشترک خود نوع جدیدی از پراتیک را در وضعیت ضروری می‌کنند؛ بدون پراتیک‌های مشترک و موقعیت‌سازی محال است که بتوان در مقابل نظم پلیسی توحش یافته مقاومت کرد. بلکه همین موقعیت‌سازی‌ها هستند که توان سرایت جنبشی، بازتولید امتناع‌های دسته‌جمعی، را ایجاد می‌کنند.

پس باید یکی از علل اصلی تداوم قیام ژینا را موقعیت‌سازی‌هایی دانست که در حسیت‌های جمعی ما مداخله می‌کنند و از این طریق خیزش-جنبش را تداوم می‌بخشند.

تجمع‌هایی که شکل می‌گیرند به علت فضای تام نظامی حاکم متزلزل می‌شوند؛ اما آن‌ها در پی خود کنش‌های دیگری را ایجاد می‌کنند که به موقعیت‌سازی منتهی می‌شود؛ دیوارنویسی شبانه، پرفورمنس‌های فردی و جمعی، اعتصاب‌ها، امتناع از فرمان، عمامه‌پرانی‌ها، چسباندن نواربهداشتی بر دوربین‌های مداربسته، یا گاهی کنش‌هایی قهرآمیزتر مثل، حمله کردن به مامور لباس شخصی با سلاح و... در کلیت این‌ها توان لازم برای دگرگونی موقعیت‌ها را سبب می‌شوند تا جنبش متوقف نشود.

موقعیت‌سازی متکثر خلاف وحدت‌یافتگی‌های از بالا حرکت می‌کند. اجازه‌ی مداخله‌ی رهبری هر می‌را از آن می‌گیرد و نیروی خود را برای مقابله با «پلیس» افزایش می‌دهد. نیروی خود را از درون کار و زیست روزمره به وجود می‌آورد تا هر لحظه قدرت برسازنده‌ی خود را به سمت هم‌افزایی حرکت دهد و در عین حال که تفاوت‌های جغرافیایی، بدن‌مند و غیره را پوشش می‌دهد، از درون این‌ها اشتراک‌یافتگی‌ها را نیز باید برجسته کند.

برای مثال شرایط جمعی متحقق شده در فضاهای کار، دانشگاه و مدرسه و غیره ما را از درون با مبادلات و زیست-قدرت پیوند می‌دهد و از درون همین فعلیت‌های جمعی است که باید توان موقعیت‌سازی‌ها را ایجاد کرد.

برجسته کردن اشتراک‌ها خود نیز دست گذاشتن بر روی حرکت‌های افقی است که می‌تواند در مقابل قدرت خودکامه و استثمار بدن‌ها، نیل به تولید مشترک و دموکراسی مطلق داشته باشد که به‌جای حذف

دیگری و تولید سلسله مراتب دولتی، به سوی خروج از آن‌ها و ایجاد نهادهای خودگردان و شوراها حرکت کند و امکانی برای تفاوت‌ها به وجود آورد.

حال موقعیت‌سازی‌های قیام‌ژینا دلالت بر چند نکته دارد که قدرت بدن‌های آزادشده را بیش‌تر می‌کند.  
۱- امتناع، ۲- سرایت‌بخشی، ۳- بازتولید نیروهای جنبش.

موقعیت‌سازی‌هایی که قسمی از استراتژی و سازمان‌دهی از پایین را به وجود می‌آورند، معرف نوعی از سیاست هستند که امکان دموکراسی مطلق و برابری‌خواهی در اجتماع را می‌پروراند و جوهره‌ی دموکراسی و امکان تفاوت‌ها را در خودسازمان‌دهی جای می‌دهد، آن را جای‌گزین وحدت‌گرایی و اتحادهایی می‌کند که هدفش نادیده‌گرفتن هرگونه تضاد طبقاتی و ستم‌های جنسیتی و ملی است؛ سوپراکتیویته‌ی انقلابی که در قیام ژینا تولید می‌شود. جسمانیت‌های تکینی را تولید می‌کند که وفادار به آن رخدادی‌ست که کثرت تفاوت‌ها را در خود حمل می‌کند.

ما با نوعی از سازمان‌دهی همراه می‌شویم که در وهله‌ی اول بردار خود را از طریق کنش امتناع به وجود می‌آورد. امتناع از سازوکار دولت-سرمایه که بازتولید آن، از طریق نظم پلیسی صورت می‌گیرد و موقعیت‌ها بر اساس آن نظم توزیع می‌شوند. حال نیروهای موقعیت‌ساز با امتناع از سازوکارهای پلیسی، موقعیت خود را تولید می‌کنند.

## امتناع

در فرایندها، روز و شب‌هایی که در قیام ژینا گذشت، امتناع‌هایی را در محیط‌هایی چون دانشگاه، مدرسه، کارخانه و فضای عمومی خیابان‌ها شاهد بودیم که تبحر فعلیت کنش‌ها را افزایش می‌داد. امتناع از شرکت در کلاس و تولید موقعیت اشغال، در فضای دانشگاه، امتناع از پوشش رسمی مدرسه و تولید موقعیتی که سیستم آموزشی را به تعلیق در می‌آورد، خروج دست‌جمعی کارگران از کارخانه مانند کارگران پیمانی پالایشگاه عسلویه و ذوب آهن اصفهان و... تعطیل کردن بازار به‌طور دسته‌جمعی در روزهای فراخوان و پیوستن به موقعیت‌های اشغال و شورش. امکان دیگری که می‌توان آن را از علل اصلی استمرار خیزش-جنبش در حسیته‌های مشترک دانست آزاد شدن بدن زنان و جوانانی بود که از تکنیک‌های حکمرانی امتناع می‌کردند و زیست روزمره را با موقعیت‌سازی که با آزاد کردن میل خود داشتند، شکل می‌دادند.

امتناع از فعلیت‌هایی که دولت-سرمایه با سازوکار پلیسی، برای اجتماع تشکیل داده‌اند نیروی تخالف‌خوانی می‌آفریند که تماماً علیه بازتولیدهای قدرت برساخته قرار می‌گیرد. دولت برای پایان دادن به امتناع و برگرداندن انبوه خلق شورشی به جمعیت بهنجار، تکنیک‌های خود را استحاله می‌دهد، سرکوب شدت می‌یابد و نظم پلیسی ممکن است به جنگ دولت علیه انبوه خلق شورشی بدل شود.

در این‌جا، ماندن در موقعیت و استراتژی امتناع، نیروی شورشی را ضعیف می‌کند، آن را به حالت بی‌ثباتی درمی‌آورد که نتوانسته است امتناع خود را به تولید و بازتولید مشترکی برساند که سازوکار سرمایه-دولت در مقابلش تضعیف شود. تنها گسستی را ایجاد کرده و منفیتی درون دم‌ودستگاه به وجود آورده تا دولت تکنیک‌های خود را تغییر دهد. در این وضعیت توان سرهم‌بندی نیروها برای خودگردان شدن در نسبت با دولت-سرمایه کم می‌شود. پس ما در فرایند امتناع و خروج، نیاز به نهادها و تشکل‌هایی داریم که میل به امر مشترک را تجمیع کند و توان مشترک را افزایش دهند. این قسم از سازمان‌دهی امر مشترک می‌تواند، از اشتراکات محلی تا محیط‌های کارخانه‌ای و نسبت‌های اجتماعی در کلان‌شهرها را دربرگیرد. حال که نیروها با امتناع و شورش، تکینگی در وضعیت را خلق کرده‌اند، این نهادها باید توان تکینگی‌ها را بالا ببرند نه آن‌که هم‌چون نهادهای دولتی آن‌ها را به جمعیت منقاد و بهنجار خود بدل کنند.

مسئله تولید خطوطی زیستی-سیاسی است که نوع جدیدی از رهبری را که در قیام ژینا ایجاد شد قوام ببخشد و بتواند امتناع و ایجاد قدرت مشترک را افزایش دهد.

امتناع نوعی از امکان سیاست را ایجاد می‌کند، تا بتوانیم در نسبت‌های قدرت مداخله کنیم و توان اعمال آن‌ها را تضعیف کنیم. زنانی که بدن‌شان، به واسطه‌ی نظم پلیسی و قدرت بازتولیدی، به مرکزیت اعمال قدرت بدل می‌شود از تداوم یافتن این کردار تن‌پس‌می‌زنند یا به بیان دیگر از بازتولید کردار قدرت امتناع می‌کنند.

می‌توان از فضای عمومی گفت که خلاف گفتار قدرت-دولت است. زنان با خودآیینی پوشش بدن خود را به امکانی برای سیاست بدل می‌کنند و دیده‌ایم چگونه قدرت تاکتیک‌های خود را برای سلب این امکان در سال گذشته به کار گرفت؛ اما مسئله در این‌جا همان بازی و نسبت‌های قدرت و مقاومتی است که به توان امتناع و تکوین هستی‌شناسی از پایین نیرو می‌دهند. البته این قسم استراتژی امتناعی را که زنان نماینده‌ی آن هستند نباید به چارچوب پوشش محدود کرد. بلکه باید بر این نکته تاکید کرد که این امتناع و آزادسازی بدن زنان می‌تواند امکان جدیدی برای میل به سرهم‌بندی نیروهایی باشد که شیوه‌های دیگری از امتناع را به وجود می‌آورند.

هنگامی که هنوز در فضای عمومی امکانی برای آزادسازی وجود دارد، پس توان‌ها هم در حال حرکت هستند. تاثرات می‌بایست این توان‌ها را در جهتی حرکت دهند تا امکان آزادسازی گسترش یابد. بدن زنان در خیابان‌ها نشان از آن داشت که آن‌ها موقعیتی را از طریق امتناع تولید کرده‌اند که توانی برای تولید وضعیت مشترکی علیه دولت باشد. اما مسئله این‌جاست که بدن آزادشده نمی‌تواند ساکن باشد. بلکه می‌بایست در جنبش و خروشی باشد تا بتواند در مقابل قدرت بایستد و با آن مقابله کند؛ به این علت که قدرت نیز ساکن نیست بلکه در حال حرکتی مداوم است تا کارکرد و طریق اعمال خود را با پویایی تحقق بخشد.

پائولو ویرنو در مسئله‌ی استراتژی خروج و امتناع، تاکید خود را بر نهادسازی و شوراسازی علیه قدرت بر ساخته می‌گذارد که نیروی لازم برای خروج خود را نهادینه می‌کند و گسترش می‌دهد. نهادها از پایین امکان خودگردانی را به وجود می‌آورند و امکان سرکوب را کم می‌کنند. در واقع نسبت قدرت و مقاومت هم‌چون بازی می‌ماند که قدرت خود را در نسبت‌مندی‌های از پایین گسترش می‌دهد و تغییر شکل‌هایی برای اعمال قدرتش ایجاد می‌کند. به بیان دیگر نیرو با مقاومت امکان آزادسازی را فراهم می‌کند و در مقابل قدرت می‌بایست شکل خود را تغییر دهد تا این آزادسازی را به انقیاد خود درآورد. از آبان ۹۸ به این سو، قدرت تغییر شکل‌هایی به خود داد و لزوم نبرد با پایین را در چرخش تاکتیکی خود اولویت بخشید. اما در طرف دیگر تکنیکی‌ها از پایین هم پیوسته تغییر شکل عظیمی چه در سطح استراتژی چه در سطح تاکتیک به وجود می‌آورند که بخش اعظم آن برگرفته از تجربه‌ی مشترک است؛ حال برای گسترش و درون‌زاتر کردن این استراتژی‌های جنبشی باید بر قدرت خودنهادسازی و شوراسازی تاکید بیش‌تری بگذارد تا دیرند زمانی خود را طول و جهت دهد.

قیام ژینا، تولید خطوطی از امتناع است که با سرایت‌بخشی‌های زیرزمینی جلو می‌رود و خود را تداوم می‌بخشد. انقلابی در حال شدن که شاید سرکوب شود. این انقلاب در حال شدن که آن را در وهله‌ی اول با خروج و امتناعی تعریف کردیم که زایای موقعیت‌هایی نیروبخش است، با دو انقلاب ضدیت دارد: یک «انقلاب اسلامی» در چهل و پنج سال پیش که با ضدیت‌ورزی و اقتدارگرایی توانست خود را شکل دهد؛ و دوم با «انقلاب ملی» که اپوزیسیون راست برانداز آن را تعریف و ترویج می‌کند. علت و ضرورت قدرت مشترک و شوراسازی که میل به خودگردانی دارد می‌بایست علیه این دو جریان قرار گیرد تا وحدت‌یابی، نیروهای بس‌گانه‌ی انقلاب را سرکوب نکند و تکنیکی‌ها را به هویت متصلب، و اشتراک را مالکیت عمومی و خصوصی بدل نسازد؛ در واقع انقلاب در حال شدن مقاومتی علیه‌ی همه‌ی این‌ها باید باشد.

## سرایت

سرایت بخشی در خیزش‌ها و جنبش‌های گذشته، بیش از هر چیز، مبتنی بر عواطفی بوده است که به گونه‌ای مشترک، تجربه کرده‌ایم و بیان آن تجربه‌های تکین، غم‌افزا، وهم‌ناک و شادی‌آور است که ما را به سوی یک تکینگی جمعی حرکت می‌دهد و سازمان‌دهی را سبب می‌شود.

بیان‌هایی که بازخوانی دوباره‌ی تقویم تازه تحریر یافته است؛ تقویمی که شاهدان، از کشتار و فضای رعب‌آور خلق کرده‌اند. با بازخوانی و بیان این تقویم است که حسیت‌ها شدت می‌یابند و سرایت می‌کنند.

با دیدن دوباره فیلمی که «عباس دریس» به عنوان شاهد کشتار نیزار ماهشهر، در آبان ۹۸ گرفته است حسیت مشترک در ما تولید می‌شود. حسی تکین که هم می‌تواند ما را به سوی قهری تغییردهنده حرکت دهد و هم می‌تواند ما را در مالیخولیایی منفعل کننده گرفتار سازد. اما این فیلم دلالت بر یک نکته دارد. آن هم یادآوری تقویمی است که بر ما گذشته است؛ تا در اکنون خود، با کنشی مشترک آن حسیت نشات گرفته از آن را درون ماندگار وضعیت خویش کنیم و تاثرات فعال رهایی‌بخش را قوام بخشیم.

در استمرار قیام ژینا، برخلاف کسانی که جنبش را کاملاً خودبه‌خودی و فارغ از هر نوع سازمان‌دهی می‌خواندند، ما با نوعی از خودگردانی مقاومت و سازمان‌دهی مواجه بوده‌ایم. در مقابل دیدگاهی که معتقد است ما به رهبری واحد و یگانه نیاز داریم که به واسطه‌ی مردم قلمروهایش را بسازد، دیدگاه دیگری وجود دارد که اساساً جنبش‌ها را به کل بی‌سازمان‌دهی می‌دانند. اما با نظر افکندن به سیر جنبش می‌توان متوجه شد که هر دوی این دیدگاه‌ها تجسم بی‌سلاح کردن اجتماع انقلابی است. بیانیه‌ها، تراکت‌هایی در خیابان‌ها پخش می‌شدند، کمیته محلاتی که اشغال شهر و محله را سازمان می‌دادند اثبات‌کننده‌ی این نکته‌اند. در طول قیام ژینا به واسطه‌ی سرکوب داخلی، نیروها به صورت زیرزمینی و کاملاً افقی موقعیت‌های جنبش را می‌ساختند و از طریق تقویمی که یادآور امیدهای گذشته و مالیخولیای این سال‌های ماست خود را متشکل می‌کردند و تاکتیک‌ها را شکل می‌دادند.

در طی این سال‌ها با انبوهی از بدن‌های سوراخ‌سوراخ‌شده، چشم‌های کور شده، خودکشی در زندان‌ها، کشتارهای عظیم، اعدام‌های پی‌درپی، مرگ تدریجی مبارزان و خاطراتی برآمده از اعماق پیکار و قهر، کشتار و ستم روبه‌رو بوده‌ایم و کشش زمانی خود را با مرور خاطرات این تقویم سپری می‌کنیم. بارها یادآوری می‌کنیم مگر از یادمان نرود آن‌چه از طرف دستگاه سرکوب بر ما گذشته است؛ از طریق اشعار، دیوارنویسی، گفته‌ها و شنیده‌ها و به طریق‌های دیگری که کمک می‌کند کشته‌شدگانمان را محسوس نگه

داریم. و همه‌ی این‌ها را برگه‌های موقعیت‌های مقاومت در تاریخ بدانیم که مقاومت ما را تعیین بخشیده‌اند.

گاه ممکن است مرور خاطرات و میل به خاطرات گذشته و یادآوری مدام آن‌ها سبب شود که زندگی در اکنون مالیخولیایی شود. اما این مالیخولیا می‌تواند خود را به عواطف مشترک و فعال استحاله کند. ما با یادآوردن و جسمانیت بخشیدن و محسوس کردن کشته‌شدگان نوعی از فعلیت مقاومت را بازمی‌شناسیم و از طریق زنده نگه‌داشتن آن‌ها، تقویم کوچکی از مقاومت را تشکیل می‌دهیم. در واقع این‌گونه ما در اکنون میل به آن خاطرات را تداوم می‌بخشیم و زنده نگه می‌داریم.

پس از سرکوب وحشت‌آفرین آبان ۹۸ گویی آن‌چه مطلق بود بر جامعه‌ی ایران حاکم شد. حافظه گسسته شد، خاطرات مرتعش شدند، ترس بار دیگر بر جامعه مستولی شد. اما مطلق شدن این جنایت نشان از نوعی ویرانی داشت که دیگر وحشتناک‌تر از آن رخ نخواهد داد. و اجتماع برای آن‌که از تکرار آن جلوگیری کند می‌بایست ترس را به وضعیت شورشی استحاله می‌داد. آبان بار دیگر ترجمه‌ای از کشتار دهه‌ی شصت بود. حاکمیت بار دیگر وضعیت استثنایی را تا سرحدات خود پیش برد و در تلاش بود بار دیگر به آن‌چه می‌خواهد برسد و آن چیزی نبود جز یک ماشین جنگ تمام‌عیار که ابژه‌اش جنگ برای مرگ است. خاطرات را باید ترس فرامی‌گرفت و سیاست مشترک را به ضعیف‌ترین حالت خود بدل می‌کرد.

پس از آبان ۹۸ که جنگ خیابانی به معنای دقیق‌اش تجربه شد، ماتم و سوگواری به بخش اعظمی از سیاست ایران بدل شد. اما پس از آن ما سه شورش خیابانی را شاهد بودیم: دی ماه ۹۸، قیام تموز تیرماه ۱۴۰۰، اردیبهشت ۱۴۰۱ به واسطه فروریزی متروپل. هم‌چنین در خطوط دیگری نیز شاهد اعتراضات تشکل‌یافته‌ی صنفی مانند معلمان، بازنشسته‌ها، کارگران هفت‌تپه، کارگران پیمانی نفت و... بودیم. این نمونه‌ها نشان‌گر خطوطی به‌هم‌پیوسته‌اند، و حکایت از این دارند که این اعتراضات لزوماً جدا از هم قرار نمی‌گیرند. برای مثال باید به روزهای قیام تموز اشاره کرد که در طول روز کارگران هفت تپه برای مشترک کردن مقاومت خود با شورش‌های خیابانی در خوزستان، به خیابان می‌آمدند و شب‌ها دوباره شاهد شورش‌ها بودیم.

قیام ژینا اما یک تفاوت اساسی داشت که همانا قدرت نیروها در صفحه‌ای متکثر و منسجم بود. مسئله‌ی قیام ژینا تمامی خواست‌هایی بود که در گذشته سرکوب شده بود و در عین حال خواست ساختن وضعیتی جدید برای زندگی. حال تنها یک راه‌حال پیش‌رو بود: خواست به دست‌آوردن قدرت در فضایی مشترک که بالقوگی‌اش از فرایندهای مقاومت در موقعیت‌ها فعلیت می‌یابد و از این طریق به سرایت می‌رسند.



جمهوری اسلامی، با کردار وجودی خود میل اجتماع را درون مالیخولیایی مرگ‌آور حبس می‌کند و از همین روست که با تمام توان خواهان آن است که بدن‌ها را از میان ببرد و تنها خاطراتی همراه با ماتم برجای گذارد. اما تقویم پس از قیام ژینا این را نفی می‌کند. خاطرات را با تاثرات فعال خود از نو معنا و در اکنون فعلیت می‌بخشد.

روز و شب‌هایی که به قیام ژینا نیرو بخشیدند، خاطرات را با سیاست معنا می‌کردند و خروش و جنبش را منسجم می‌کردند، به تقویم و یادآوری‌هایی گره خورده بود که حسیت جمعی همه‌ی ما را به کار می‌گرفت. همه کسانی که به خیابان‌ها می‌رفتند و فضایی مشترک با مبارزه‌شان را رقم می‌زدند با میل به زندگی، خود را برای مرگ آماده می‌کردند و به اطرافیان هشدار سوگواری می‌دادند. اما این نوع از سوگواری و خاطراتی که نیروبخش جنبش‌های ما می‌شوند فضاهای نظامی-پلیسی را تهدید می‌کنند. نظامی که سازوکارش را بر تولید هراس، فرار، ترس و فسرده‌گی گذاشته است را به عقب می‌رانند و تقویم سوگواری‌ها را به قدرت مشترک ارجاع می‌دهند.

اما کشتارهای دسته‌جمعی، مالیخولیا و افسردگی اگر به واسطه‌ی اعمال قدرت نهادینه شود، از حال مایه‌هایی هستند که تاثرات فعال را کم‌رنگ می‌کنند، زمانی را که قرار است به واسطه‌ی اراده به دست گرفته شود با استبداد و استثمار عواطف و بدن‌ها منقاد می‌کنند. اما استمرار قیام ژینا و یادآوری مداوم آن نیرویی که میل به انقلاب را دارد، تولید تاثرات فعال است که از مالیخولیا گریز و گذر کرده است. قسمی گسست مالیخولیایی از جمعیت جمهوری اسلامی صورت گرفته است و سپس دگردیسی این مالیخولیا به نیرویی فعال برای یادآوری انقلاب و بدن‌هایش بدل شده است. تقویم تحریر یافته‌ی مقاومت بدن‌های از میان رفته و سوراخ‌سوراخ شده، درون‌ماندگار با حسیت مشترکی است که مقاومت‌ها را تجمیع می‌کند: شب‌هایی که در کوردستان همگان در فضایی مشترک، با بدرقه‌ی شهیدانشان به قصد تسخیر مراکز حرکت می‌کردند؛ نام‌هایی چون نوید افکاری، نیکا، سارینا، کومار، مجیدرضا رهنورد، محسن شکاری و... نام‌هایی از تحریر تاریخ مقاومتی می‌شوند که آن‌ها زنده نگه داشته‌اند و در آن آتش دمیده‌اند. بدن‌های از میان رفته انبوهی از بدن‌ها را به میادین فرا می‌خوانند. آن هم نه همراه با قسمی از کینه و انتقال‌های فردی بلکه به جریان انداختن قهری مشترک برای پایان بخشیدن به کشتار بدن‌ها.

برای درک بهتر قهر مشترک در این جا نقل قولی از الکساندر ماترون خالی از فایده نیست:

«هنگامی که بدرفتاری‌ها و اعمال شنیع فرمانروایان چنان زیاد شود که دیگر نتوان اعمال مزبور را پنهان ساخت، هنگامی که همه‌چیز آشکار و هویدا شود، آن‌گاه ضرورتاً قهر پدیدار می‌شود و سربرآوردن آن همه‌چیز را تغییر می‌دهد: هم‌گام به سبب فجایعی که شاهد وقوع آن در اطرافشان هستند یا قساوت‌هایی

که در هر لحظه به سمع‌شان می‌رسد دائماً در خشم و قهرند، و بنابراین دائماً مستعد تنفر از خودکامه و آرزوی وارد شدن آسیب به او هستند؛ و هرکس، از لحظه‌ای که می‌داند دیگرانی در کنار وی‌اند از آسیبی که به او وارد شده است در قهر و خشم‌اند، درمی‌یابد که در مقابل خودکامه تنها نیست، در می‌یابد که می‌تواند به کمک دیگران دل‌گرم باشد، و از این رو مقاومت جمعی امکان‌پذیر است.»

ماترون کنش قهر مشترک را نیروی انبوه خلق برای مقابله با خودکامه می‌داند. این برداشت به‌طور دقیق از اسپینوزا گرفته شده است؛ اسپینوزا قهر را از انفعالات منفی می‌داند که خودکامه آن را برای منفعل کردن نیروها تولید می‌کند. اما برای از بین بردن خودکامه و ضربه زدن به آن به قهر نیاز است. اسپینوزا در تبصره‌ی قضیه ۵۱ قهر را نیرویی ضرورتاً «مضر» می‌داند که حاکم خودکامه برای ایجاد روابط کینه‌ورزانه‌ی بیناشخصی آن را میان انبوه خلق تولید می‌کند. او در ادامه حتی بر این تاکید می‌کند که حتی اگر قهر لزوماً برای خیر جامعه ضروری باشد (برای مثال همان ضربه زدن به حاکم) باز هم نیرویی مضر است. حاکمان نیازمند آن هستند که تاثرات اندوهناک و منفعلانه را بر اجتماع تحمیل کنند، ما برای رسیدن به انفعالات و تاثرات شادمانه‌ی فعال در وضعیت دموکراسی نیاز به قهر داریم برای از میان برداشتن حکمران و فعلیت‌بخشی به تاثرات انبوه خلق. این را ما در قیام ژینا دیده‌ایم که چگونه قهرآمیز شدن بدن‌ها علیه پلیس در امتدادش سیاست شادی را تولید می‌کند و تاثرات شادی‌آور را علیه قتل، کشتار و مالیخولیا حرکت می‌دهد. پس در این‌جا باید گفت که قیام‌های ما قیام‌هایی متصل‌شده به شادی است. پس نیروی مشترک قهر جمعی در این‌جا نوعی از تایید حیات است.

فیلیپ دلوز در مقاله‌ی **وقتی بردگان بر صحنه رژه می‌روند** نقل‌قولی از ژیل دلوز می‌آورد: «از این‌رو، عاطفه‌ی متجسد قهر، به عوض از بین بردن پیوندهای اجتماعی، سوژه‌ها را در اقدامی مشترک ناظر بر مقاومت و تایید هستی‌شان متحد می‌سازد.» همان‌طور که می‌بینیم قهر مشترک سیاسی خلاف کینه‌ی فردی است. دلوز در ادامه می‌گوید: «قهر خود حیات است که هم‌چون جد و جهدی برای صیانت هستی خویشان یا، چنان که اسپینوزا می‌گوید، کناتوس حیاتی، در نظر گرفته شده است. حیات به لحاظ هستی‌شناسی و سیاسی، خویش را به منزله‌ی اقدام به مقاومت و تایید آزادی و سوژگی سیاسی، که هم‌زمان فردی و جمعی است، بسط و توسعه می‌بخشد.» یکی از خطوط اصلی شدت‌بخشی و استمرار قیام‌ها خواست و یادآوری شهیدایش است. تولید تقویم و تحریر تاریخ، غلبه بر تقویم خطی است با نوعی از تقویم که از خطوطی درهم‌تنیده و اریب تشکیل شده، اما در نهایت فراخواندن همه برای خواست آن چیزی است که قیام و قهر را استمرار می‌بخشد: «رهایی از کشتار و مثله کردن بدن‌ها». سوگواری برای بدن مثله‌شده، می‌تواند

میلیون میلیون بدن‌های بالقوه‌ی دیگر را به شورش وادار کند و از طریق نیروی‌های مادی و مولد به سوی دگرذیسی وضعیت حرکت کند.

این قسم دگرگونی از مالیخولیا به قهر علیه حکمران را باید توانی از سرایت دانست که می‌تواند تولیدکننده‌ی سوژکتیویته انقلابی باشد. این دگرگونی را می‌توان بار دیگر در سالگرد قیام و شهیدانش شاهد باشیم؛ طنین فریادهای «شهید نمی‌میرد»، «ما همه مهسا هستیم، بجنگ تا بجنگیم» «کاک ... قهرمانه، شهید کوردستانه» را بار دیگر بشنویم و علیه فرمان کشتار جان‌ها قهر بورزیم که این قهر خود تایید حیات ما است.

حال که سرایت‌های عاطفی را بررسی کردیم باید به موقعیت‌هایی پرداخت که به واسطه‌ی مقاومت، یک‌دیگر را پیدا می‌کردند و با هم سرهم می‌شدند و توان سرایت‌بخشی را شدت می‌دادند.

در مهرماه هنگامی که کارگران پیمانی پالایشگاه عسلویه پس از مدتی دوباره برای قیام‌ژینا اعلام اعتصاب کردند، ما دیگر مانند گذشته با اعتصابی صرفاً «صنفی» و مطالبه‌گر روبه‌رو نبودیم. بلکه با خروج و شورشی علیه کل دم‌دستگاه دولت-سرمایه روبه‌رو شدیم که نه تنها خواهان بازپس‌گیری کارخانه بود، بلکه این خواست را در گرو سرنگونی می‌دید. موقعیت اعتصاب صنفی جایش را به موقعیتی داد که کارگران پس از امتناع از کار، شورش کردند، جاده را مسدود و آتش به‌پا کردند؛ قیامی کارگری در دل قیام ژینا به وقوع پیوست.

اما این موقعیت شورشی را نباید موقعیتی خودآیین تصور کرد. بلکه به آن باید از درون سرایت‌بخشی نگریست که شورش فرودستان، زنان، اقلیت‌های تحت ستم آن را تحت تاثر خود درآورده و توان مطالبه را به شورش ارتقا داده است. این نوع سرایت یافتن نه به کل خارج از مبارزه طبقاتی است و نه خود را به کارگرایی صرف فرومی‌کاهد. از این رو این سرایت‌بخشی می‌تواند مبارزه‌ی طبقاتی را تداوم دهد. به‌ویژه که نسبت‌های کلان‌شهری و نسبت حاشیه-مرکز به گونه‌ای شکل یافته‌اند که با فقیرسازی و گسترش کارگران بی‌ثبات و شغل‌های متزلزل روبه‌رو هستیم که با می‌توانند با شورش و اشغال شهر مبارزه‌ی طبقاتی را تداوم بخشند.

به یاد داریم که اکثر کشته‌شدگان قیام ژینا از چه طبقه‌ای بودند و خواست سیاسی آن‌ها چه ارتباطی با طبقه‌شان داشت. به همین ترتیب بخش مهم نیرودهنده و قوام‌بخش قیام ژینا را نیز باید قدرت فرودستان بدانیم. در این قیام ما شاهد قدرت زن-شدن، قدرت به‌حاشیه‌رانده‌شدگان و اقلیت‌های تحت ستم، و از طرف دیگر شاهد بازگشت فرودستان اقتصادی و طبقه‌ی کارگر با خواست‌های نوین نسبت به گذشته

بوده‌ایم. پس می‌بایست سرایت‌بخشی را به نوعی توان و قدرت انبوه خلق بدانیم که محدود و مقید به یک فرم خاص نیست بلکه خود توان را سرایت می‌دهد تا امر مشترک را قوام بخشد.

دیده‌ایم که چگونه هنگامی که ویروسی سرایت می‌کند، حاکمان گفتمان‌های امنیتی، پزشکی و بهداشتی را بر اساس انواعی از تاکتیک‌ها پلیسی حاکم می‌کنند تا جلوی ویروس را بگیرند. اما ویروس توان‌های سرایت بی‌شماری را در خود جای می‌دهد، و لزوماً از طریق امنیت بخشی به مکان‌ها و چینه‌بندی آن‌ها نمی‌توان از آن جلوگیری کرد.

اگر بخواهیم قیام‌ها را این گونه، و بر اساس آن‌چه از موقعیت‌سازی‌ها متکثر ذکر کردیم، صورت‌بندی کنیم، خواهیم دید که دولت و نظم پلیسی توان ضرب و اقتدارش رو به افول می‌رود و حدی برای نظامی‌گری‌اش باقی نمی‌ماند. اگر بخواهیم در نسبت با نظم فعلی، این را مورد بازسنجی قرار دهیم می‌توانیم برای تکنیک‌های پلیس از عبارت «کودتای مداوم برای تداوم حکمرانی» استفاده کنیم. دولت مجبور می‌شود در وضعیتی که مقاومت و شورش در حال سرایت است برای حفظ وضعیت موجود، پلیس را به ارتش، و کودتای مداوم و خرد را به کودتای کلان ارتقا دهد. پیش‌گیری‌هایی که برای حادث نشدن قیام‌ها، سرکوب استمرار جنبش‌ها و نجات‌بخشی نظم پلیسی‌اش انجام می‌گیرد از نمونه‌هایی هستند که نشان می‌دهند که چگونه نظم پلیسی خواهان سرکوب توان سرایت‌ها است.

در سالگرد ژینا، تمامی قبرستان‌ها را مسدود می‌کنند، شبه حکومت نظامی را بر خیابان حاکم می‌کنند، خانواده شهیدان را زندانی می‌کنند و تمامی نیرویشان را بسیج می‌کنند تا تقویم کشتار و مقاومت به سرایت‌هایی نرسد که دوباره قیام به وقوع بپیوندد. هراس از «ژینا»، «نیکا»، «هما دارابی»، «کاک فواد» و نام‌های دیگری که همچون ویروس جریان‌ها را تولید می‌کنند و فضاها را می‌شکافند. نام‌هایی که دیگر حتی اسم بردن از آن‌ها خلل در نظم پلیس/دولت است.

ویروس قیام‌ها، برخلاف اپیدمی‌ها وضعیتی است که مردگان سرایت‌ها را شدت می‌بخشند و در فرایند سرایت توان‌مند هستند. نام‌هایی که تقویم ما را تشکیل داده‌اند. فراتر از ارگانسیم و بیولوژی، بدن‌ها را به فریاد زدن دعوت می‌کنند، باید نام مردگان را فریاد زد، آن‌ها توان سرهم‌شدن و انبوه شدن دارند. آن‌ها توان سرایت شورشی دارند. از همین روست که در روز ۲۷ شهریور در شهر دیواندره فریادی را می‌شنویم که می‌گوید: «بژی کاک فواد!» نام کاک فواد یادآور کوچ مریوان است؛ پس از فریاد چنین شعاری و پیوستن و معنادار کردن «کوچ مریوان»، انبوهه دوباره «خروج» را تکرار می‌کند و به سوی خودگردانی میل می‌کند. خواست آن‌ها با احضار یا نام‌آوردن از کاک فواد میل به خودگردانی در نسبت با دولت-سرمایه است.

اکنون ضروری است به بحث درباب سرایت و امر مشترک بپردازیم تا بتوان امکان‌هایش را مرئی کرد و از طریق آن به لحظه‌ی «هنوز-نه» تعلیق‌آمیز پسا-قیام‌ژینا رسید.

سرایت‌های قیام از درون هستی مشترکی تولید شده‌اند که از نظم‌های قراردادی فراروی می‌کنند. به سوی تولید قهرآمیز علیه قدرت‌هایی پیش می‌روند که با قراردادها و نظم‌دهی‌شان انبوه‌خلق را به انقیاد درآورده‌اند. تاثرات و حسیت‌های مشترک و تعامل‌های غیرمادی و مادی در عصر پسامدرن هستی‌شناسی مشترک را بیش از پیش شدت بخشیده است؛ عشق مشترک، تولید و بازتولید در تمامی سطوحی که زبان را از انقیادهای برساخته و بسته خارج می‌کند. زبان، کردار و حسیت‌ها به مهاجرت میل می‌کنند تا سپهر اجتماعی جدیدی را تولید کنند که قوام بخش سرایت‌های خیزش-جنبشی است.

سرایت‌ها نمونه‌های جنبشی و زیرزمینی هستند که می‌توان آن‌ها سرهم‌بندی نیروهای بس‌گانه نامید. نگری و هارت در **مالتیتود** بر این نکته انگشت می‌گذارند که شهریار شدن مالتیتود و جنبش‌های آن‌ها، در حفظ یگانگی‌های تکین، در برجسته‌سازی هستی‌شناسی مشترک، ساخته می‌شود. این تعاملات، تولید عواطف و حسیت‌های مشترک در بطن زیست روزمره را می‌توانیم گسترش یافتن امر مشترک در وضعیت پساפורدیستی بخوانیم. این امر مشترک در لحظات قیام به همان سرایت‌های زیرزمینی استحاله پیدا می‌کند و خاستگاه آن همان تولید و بازتولید در روابط مشترک است.

انبوه خلق همانا نیروی متکثری است؛ که یگانگی‌هایش را به امر مشترک سوق می‌دهد و از طریق سرهم‌شدن، توان خود را افزایش می‌دهد، استفاده از واژه‌ی سرایت برای جنبش به نیرویی هم‌چون انبوه خلق اشاره دارد. در این جا ما با سوژکتیویته‌ی تکین روبه‌رو می‌شویم. انبوه خلق تکینگی در حرکت‌های بس‌گانه است که توان سرایت‌بخشی را تا سرحداتش پیش می‌برد. حال ما برای رسیدن به نقطه‌ای که توان خود را به اجرا بگذاریم و علیه دولت خودکامه و استثمار، نیرویی حیات‌بخش را تشکیل دهیم نیاز به سرایت نیروها به یک‌دیگر داریم. در قیام ژینا نیروها در بس‌گانگی‌هایشان با قدرت این سرایت‌بخشی متکثر را پیش بردند. اما وحدت‌دهندگی‌ها و مطرح کردن خواست دموکراسی بیرون از فرایند مبارزه این تکینگی را هنجارمند می‌کند.

در این جا برای روشن‌تر شدن نقل قولی از نگری و هارت را یادآور می‌شویم:

«لذا، تقویت و ارتقای مواجهات تکینگی‌ها در امر مشترک استراتژی اصلی نبرد با عشقی است که این‌همانی و یکی شدن آن را به فساد کشیده است، عشق فاسدی که تولید سوژکتیویته را دچار وقفه می‌کند و بر

امر مشترک مهر بطلان می‌زند. هم‌سانی و وحدت دربردارنده‌ی هیچ‌گونه آفرینشی نیست، بلکه فقط موجب تکراری بدون تفاوت می‌شود.»

در این جا نگری و هارت با تاکید بر یگانگی‌ها، تفاوت و امرمشترک به تاسیس و فراشد هستی‌شناسی تاسیس‌گر می‌پردازند که دولت‌ها و نحوه‌ی‌های کنترل‌های زیستی این توان و قدرت را از آن‌ها سلب می‌کند. مسئله این‌جاست که این فراشد و فرایند تاسیسی دقیقاً به یک بازی-نبرد می‌ماند، نوعی تعارض و تکین ساختن بدن مند خویش علیه دولت خودکامه.

پس در همین‌جاست که باید از خطوط سرایت‌بخشی و توان استفاده کنیم، برای مهر باطل زدن بر هر نوع از غایت‌باوری از انقلاب. خطوط سرایت‌بخشی ما را به خروج از هر نوع غایت‌باوری دعوت می‌کند. باید نهادهایی را بسازیم که از فراشد وضعیت زیستی به وجود آمده‌اند و خواست قدرت از پایین را علیه قراردادگرایی دولت‌ها ایجاد می‌کنند.

نام بردن از انقلاب دوم ژینا شاید برای آن کسانی که ویرتو و حادث بودن تاریخ و نیروها را در نظر نمی‌گیرند، خیالاتی در ابرها باشد. اما آن‌چه در این‌جا می‌آید، قدرت تولید امر مشترک است که راه‌بردهای مراقبتی و امکان‌های سیاسی و تعارض و تولید را قوام می‌بخشد تا توان تاثرات را فراسوی قرارداد دولت و جامعه به تحرک وادارد. تاثرات فعال و نیروبخش در تایید حیات به معنای اسپنوزایی در این‌جا مد نظر است.

عموماً تشکیل دولت دموکراتیک تعالی بخشیدن به تاثرات و سرایت‌بخشی‌های جنبشی و قدرت بر سازنده است. «براندازها» دموکراسی را خارج از فرایندهای مبارزه‌ی طبقاتی و تاثرات و تولید امر مشترک توسط انبوه خلق مد نظر می‌آورند. به همین علت آن‌ها برای سلب قدرت از انبوه خلق آمده‌اند. اما دموکراسی‌ای که از بطن سرایت‌ها و کوشش و تاثرات بدن‌ها تولید می‌شود هیچ بیرونیتی نسبت به مبارزه‌ی طبقاتی و خود فرایند مقاومت و شورش ندارد بلکه درون‌ماندگار با فرایند قدرت گرفتن از پایین است.

به همین علت است که درون غایت‌باوری‌های متعالی گرفتار شده‌اند و حتی پیش از استقرار بارها ما را دچار ماتم کرده‌اند. آن‌ها بی در نظر گرفتن قدرت پایین، براندازی را مسئله می‌کنند. این خود گویای این نکته است که ما سلب قدرت می‌شویم و نیروهایمان تضعیف می‌شوند. دقیقاً وضعیتی که بردار قیام ژینا خلاف آن حرکت کرده و از این رو برای برخاستن دوباره باید تخالف خود را نشان دهد و به جای آن که در فانتزی‌های نا-تاریخی غرقه شود می‌بایست مبارزه‌ی طبقاتی و امر مشترک را برجسته سازد و نیرو بخشد. تنها از طریق فعلیت‌یابی و سرهم‌بندی بس‌گانگی‌های زیرزمینی است که انقلاب فعال می‌شود، نگری و

هارت در *اسمبلی* می‌گویند: «امر مشترک در بطن مبارزات به قسمی شور دموکراتیک شادمانه بدل می‌شود، چیزی هم‌چون قسمی حق طبیعی جدید»

یگانه راه‌حل برای حل‌وفصل، شفاف‌سازی مترادف دانستن قدرت با دموکراسی است؛ آن هم نه قدرت حاکم بلکه قدرت انبوه خلق که استراتژی را از ره‌گذر تولید نهادها و شوراهای پایدار می‌سازد و شورا راهی برای بیان و تجمیع قدرت مشترکش است.

در سال گذشته از خیابان تا مقالات، گفت‌وگوها و بیانیه‌ها، تاکید را بر تشکیل شورا و نهاد بوده است. حال که در سال گذشته با تولید موقعیت‌های مقاومت به نبرد با دولت خودکامه و استثمار بدن‌ها رفته‌ایم و نام آن را انقلاب بازآفرینی کرده‌ایم، زمان آن است که انقلاب دوم ژینا را استمرار بخشیم و تشکیل نهاد و شورا از درون آن موقعیت‌ها ایجاد کنیم و قدرت لایه‌های اجتماع را افزایش دهیم.

## انقلاب دوم ژینا

در تیرماه ۱۴۰۲ زمانی که دولت در کوشش بازتولید نظم پلیسی‌اش بود بر روی دیوار شهر کرج نوشته‌ای مشاهده شد: «شهریور ۱۴۰۲ انقلاب دوم ژینا». تقریباً از اواخر تیرماه دیوارها قلمرویی برای بیان امکان دوباره قیام شدند.

اما در همین حال نظم پلیسی نیز به پیش می‌رود. اینک جدالی بین دو تعارض را شاهدیم: سیاست و پلیس. انبوهه در ایران امکان‌های خود را مورد آزمون قرار می‌دهد تا قیام را از درون قیام قبلی به جریان اندازد. هر روز از امید به آینده‌ی بهتر و غیره می‌شنویم، اما این آزمون‌گری امکان‌های توانمندی سیاست را به اجرا می‌گذارد و می‌خواهد با آزمون‌هایش، سرایت‌های دیگری از تولید و بازتولید جنبشی ایجاد کند.

پرسش‌های بسیار درباب امکان قلمرویی برای قیام مطرح می‌شود، نیروها می‌خواهند از طریق تقویم تحریر یافته مقاومت قیام دوباره‌ای را شکل بدهند، شکل‌یابی‌ای که می‌توان آن را انقلاب دوم ژینا خواند. انقلاب دوم می‌تواند نجات‌بخش متوقف شدن انقلاب اول باشد. ما باید به سوی آزمون‌گری‌های سیاست و امکان‌هایش قدم برداریم و نهادها و تشکل‌هایی را برای خودمراقبتی از سیاست تشکیل شده، بسازیم.

در دهه‌ی نود شاهد اعتصاب‌ها صنفی، کارگری و امتناع‌های دسته‌جمعی زیادی بوده‌ایم که تمرینی برای تشکیل هستی‌شناسی سیاست جمعی بوده‌اند. حال زمان آن رسیده است که به جای دامن زدن به ترس، به قدرت جمعی بپردازیم که با فهم از حرکت انقلابی، ما را به سوی زدودن ترس و تعرض علیه نظم پلیسی هدایت می‌کند. معنادار کردن انقلاب ژینا فراروی از ترس و مالیخولیایی است که نظم پلیسی

درصد حاکم کردن آن است. در واقع ما با نسبت‌ها و جدال‌های قدرت طرف هستیم و می‌بایست سیاست را به معنای رانسیر در همین تعارض تعریف کنیم.

وظیفه و بردار نظم پلیسی کاهش دادن قدرت برساننده برای تغییر وضعیت است. اما از سوی دیگر مسئله‌دار کردن انقلاب دوم ژینا، سنجش و کوشش برای قوام‌بخشی به برداری برای کاهش دادن ترس و افزایش قدرت برساننده و مشترک است.

بحث اساساً بر سر این نیست که دقیقاً در روز ۲۵ شهریور شاهد کلید خوردن خیزش دیگری باشیم یا نباشیم. بلکه بحث بر سر کوشش و جنبش بدن‌هایی اشتراک‌یافته است که به رخداد گذشته که گسست در وضعیت را ممکن کرده است وفادار باشند و از طریق این وفاداری، سیاست خود را به هم‌راه امکان‌هایش به اجرا بگذارند. مسئله سازمان‌دهی و قوام‌بخشی نیروهای وفادار به رخداد ژینا است.

در رشت روی دیواری نوشته شده است: «انقلاب و رستاخیز مطرودان موکول به تقویم و سالگرد و سالمرگ نیست.» این دیوارنوشته به معنای دقیق کلمه باز معنا کردن رخداد-گسست است که با نیروی‌های مولدش، با کوشش و توان اثرپذیری و تاثیرگذاری به پیش می‌رود.